

معرفی و نقد کتاب

«نظام سلطانی از دیدگاه اندیشه شیعه؛ دوره صفویه و قاجاریه»

تألیف: سیدمحسن طباطبایی فر (تهران: نی، ۱۳۸۴، ۴۳۲ صفحه)

دکتر علی همتی

مقدمه

«حکومت اسلامی هیچ یک از انواع [و] طرز حکومت‌های موجود نیست... حکومت اسلامی نه استبدادی است و نه مطلقه بلکه مشروطه است. البته نه مشروطه به معنای متعارف [و] فعلی آن که تصویب قوانین تابع آراء اشخاص و اکثریت باشد. مشروطه از این جهت که حکومت‌کنندگان در اجراء و اداره مقید به یک مجموعه شرط هستند که در قرآن کریم و سنت رسول اکرم (ص) معین گشته است.» (امام خمینی (ره)، بی تا، ص ۴۵).

از جمله ویژگیهای بارز اسلام در قیاس با سایر ادیان الهی، ماهیت سیاسی آن است که منجر شده که این مکتب از بدو ظهور، توجه به سیاست را یک ضرورت و تکلیف در دستور داشته باشد. به همین دلیل است که پرسش از ماهیت، ساختار و روش حکومت اسلامی، سابقه‌ای دیرین به درازی بعثت و خیزش اسلامی در شبه جزیره عربستان دارد. با این حال، گذشت زمان و ظهور مکاتب انسانی متعدد به همراه آغاز دوران رکود در جهان اسلام، منجر شد تا قابلیت‌های بالای مکتب اسلامی در تدبیر سیاسی جوامع کمتر توجه شود؛ به ویژه بروز اختلاف نخستین و استمرار آنکه روایتها و الگوهای متفاوتی را مستند به آموزه‌های اسلامی پدید آورد.

در چنین شرایطی است که شاهد شکل‌گیری مطالعات مرتبط با «سیاست اسلامی» می‌باشیم که با عطف توجه به دو مکتب امامت و خلافت عموماً به بررسی موردی و تطبیقی آموزه‌های سیاست مطلوب نزد اهل سنت و تشیع می‌پردازند (عباس حسن،

۱۳۸۳، بخشهای ۲ و ۳). این جریان به طور طبیعی زمینه مناسب برای ظهور محققانی را فراهم آورد که قائل به بازخوانی اندیشه و عمل سیاسی هر یک از دو نحله بالا، متناسب با اندیشه و عمل سیاسی دیگری می‌باشند. بدین معنا که نسل جدیدی از محققان اهل سنت، با نگاه به اصول و آموزه‌های مکتب تشیع، به فهم الگوی اهل تسنن همت می‌گمارند (مراد و دیگران، ۱۳۶۲، صص ۲۹-۸۸) و یا بالعکس محققان شیعه‌ای را می‌توان سراغ گرفت که با نگاه به تجربه اهل سنت به بازخوانی اندیشه و عمل سیاسی تشیع می‌پردازند. (کلدیور، ۱۳۷۶، صص ۵۸-۸۰؛ فیرحی، ۱۳۷۸، صص ۱۹۹-۲۹۶).

با این توضیح می‌توان چنین اظهار داشت که کتاب «نظام سلطانی» از حیث محتوایی اثری مشابه متون متعلق به جریان دوم است که در نهایت بنیادهای سلطنت را در اندیشه و عمل سیاسی شیعه ردیابی و اظهار می‌دارد؛ با این تفاوت که این کار را نه با گرتة برداری از الگوی نظری- عملیاتی اهل سنت بلکه به صورت استقلالی و مستند به آموزه‌ها و جهان‌بینی شیعی انجام می‌دهد. به همین دلیل است که فرضیه اثر حاضر در خور نقد مستقل است. چنین به نظر می‌رسد که مؤلف سعی دارد گفتمانی تازه را در حوزه سیاست شیعی طراحی و عرضه کند و این گفتمان به دلیل عدم سنخیت با اصول تفکر و عمل سیاسی شیعه، می‌طلبد که نقد شود. برای این منظور نخست، به معرفی اثر و سپس نقد آن خواهیم پرداخت.

۱. معرفی اثر

۱-۱. کلیات

سید محسن طباطبایی فر که دانشجوی مقطع کارشناسی ارشد مؤسسه آموزش عالی باقرالعلوم(ع) بوده است، متن حاضر را به عنوان پایان‌نامه تحصیلی خود به راهنمایی آقای حجت‌الاسلام دکتر فیرحی و مشاوره آقای دکتر قادری تحقیق و نوشته است که با اصلاحاتی اندک به صورت کتاب توسط نشر نی چاپ شده است. کتاب دارای مقدمه، پنج فصل (که در قالب دو بخش تنظیم شده‌اند)، نتیجه‌گیری و نمایه است و در مجموع از صفحه‌آرایی و چاپی مناسب برخوردار است.

۲-۱. ساختار

بخش اول کتاب به چارچوب نظری پژوهش اختصاص یافته است؛ نخست، الگوهای نظری موجود معرفی و بررسی شده‌اند و به تناسب نظرات ساختارگرایانه (اعم از ساختارهای غیرفرهنگی و ساختارهای فرهنگی - روانی)،^۱ نظرات ایرانشهری (اعم از پیروان دیدگاه تلفیق ایران باستان و اسلام و یا تداوم سلطنت ایرانشهری)^۲ و نظریه سلطنت شیعی (به مثابه برگرفته‌ای از نظریات اهل سنت)^۳ مرور شده‌اند. در ادامه، مؤلف نظریه «سلطنت شیعی به مثابه گفتمانی مستقل» را به عنوان نظریه مختار و پیشنهادی خود عرضه داشته است. در دومین فصل این بخش، مؤلف نظریه‌های سلطنت شیعی را در بستر تاریخی و سیر تحول آنها را تا زمان قاجاریه با تأکید بر مقطع صفویه بررسی کرده است. تلاش مؤلف در این قسمت آن است که با رجوع به تجارب تاریخی بتواند تصویری شفاف‌تر از مفهوم مبهم «سلطنت شیعی» ارائه دهد. این بررسی تاریخی از ظهور زوال در الگوی خلافت (یعنی عزیمت مأمون از خراسان در سال ۲۰۲ق) آغاز شده و پدیدار شدن نخستین جنبشهای شیعی (از سال ۳۲۰ تا ۴۴۸ق) تا تأسیس نظامهایی مانند صفویه و در ادامه دوره اول قاجاریه (یعنی عصر قاجارها تا اول انقلاب مشروطه) را شامل می‌شود. نتیجه این بازخوانی تاریخی استنتاج دو نظریه «همکاری با سلطان» و «سلطان مأذون» است که مقدمه ورود به بحث مؤلف به شمار می‌آیند.

بخش دوم کتاب به «مبانی سلطنت شیعی» (گفتمان پیشنهادی مؤلف) اختصاص دارد. برای تشریح ماهیت این گفتمان جدید، مؤلف در فصل سوم از مبانی هستی‌شناختی سلطنت در جهان‌بینی شیعه جستجو کرده و دو اصل را بررسی کرده است: ۱. دوگانگی هستی و جریان فیض؛ ۲. وجود نگاهی سازمانی به نظام اجتماعی. در فصل چهارم مبانی انسان‌شناختی این گفتمان را بررسی و به تناسب چهار اصل دیگر را عرضه کرده است: یک، طبیعت انسان و وجود قوای شر و خیر با قوت قوای شر؛ دو، نابرابری انسانها به دلیل اختلاف در بهره‌مندی از شاخصهایی چون عقل و معرفت؛ سه، مدنی‌الطبع بودن انسان و محوریت رئیس مدینه بر دیگران در اداره آن و ۴. رضایت

به وضع موجود که تماماً، بنا به نظر مؤلف، مؤید نظریه سلطنت از منظر انسان‌شناختی به حساب می‌آیند.

آخرین فصل به «غایت‌شناسی نظریه سلطنت» اختصاص یافته و مؤلف با اشاره به روایت شیعی از عدالت و جایگاه آن در سیاست، پذیرش ضرورت پیشینی حکومت، غیبت مفهوم مصلحت عمومی و سرانجام، تقلیل اخلاق اجتماعی به اخلاق فردی، چنین نتیجه می‌گیرد که از حیث غایت‌شناسی نیز نظریه سلطنت استنتاج‌پذیر از درون گفتمان سیاست شیعی است!

۳-۱. گزاره‌های محتوایی

گرچه اثر حجیم است، از حیث محتوایی ایده مؤلف قابل تلخیص در قالب گزاره‌های زیر است:

۱. سلطنت شیعی قرائتی از نظریه «سلطنت ایرانی» یا گرده برداری از الگوی سلطنت اهل سنت، نیست (ص ۵۳).
 ۲. سلطنت شیعی دارای اصول، مبانی و موضوع خاص خود است (ص ۵۳).
 ۳. سلطنت شیعی در نتیجه ظهور جنبش صفویه، ضعف گفتمان خلافت، خلأ ناشی از مبارزه مغولان با اهل سنت، امکان پیدایش عینی و سلطه می‌یابد (ص ۱۵۲).
 ۴. سلطنت شیعی مقوله‌ای متمایز از الگوی «جواز همکاری با سلطان جائر» یا سلطان مأذون ارزیابی می‌شود.
- نتیجه آنکه با استقرار سلطنت صفویه، در واقع الگوی «سلطنت شیعی» که مؤلف آن را الگوی پنهان در اندیشه‌های فقها و علمای شیعه طی سالهای پیشین ارزیابی می‌کند، امکان ظهور و استقرار می‌یابد. این الگو را مؤلف از چند حیث متمایز از سایر الگوهای سلطنتی ارزیابی می‌کند:
- نخست، جایگاه وزارت که نوعی کاهش و محدودیت را تجربه می‌کند (ص ۳۷۶)؛ دوم، جایگاه مرجعیت دینی که متقابلاً نوعی افزایش قدرت را تجربه می‌کند (ص ۳۷۸)؛

سوم، تصرف جایگاه سلطنت توسط مرجعیت که در پی زوال تدریجی گفتمان سلطنت رخ می‌نماید (ص ۳۸۱).

۲. نقد و بررسی

«نظام سلطانی» از دو حیث در خور نقد است: نخست آنکه اصل ایده «سلطنت شیعی» که مؤلف آن را به صورت مفروضی بنیادین به کار گرفته است، جای نقد دارد؛ دیگر آنکه تأکید بر «استقلال» این الگو، مقوله‌ای متفاوت ارزیابی می‌شود که می‌طلبد نقدی جداگانه بر آن وارد شود. افزون بر آن می‌توان ملاحظات روش‌شناختی مؤلف را در تبیین و اثبات این ایده بررسی شود که حکایت از نقصان روش‌شناختی اثر دارد. در ادامه مهم‌ترین نقدهای وارده به اثر آورده می‌شود:

۲-۱. عدم تأیید ویژگی «استقلال» در الگوی سلطنت شیعی

چنان که بیان شد، طرح ادعای اینکه سلطنت در حوزه فکری- عملی تشیع نیز طرفدارانی داشته است، با ادعای اینکه این الگو به صورت ماهوی درون گفتمان شیعی قرار دارد، متفاوت است. در حالی که ادعای نخست به اشکال گوناگون و توسط نویسندگان مختلفی بیان شده است (کدیور، ۱۳۷۶؛ فیرحی، ۱۳۷۸؛ کدیور، ۱۳۷۹)، اما دعوی دوم به دلیل تأکید بر ویژگی «مستقل بودن الگوی سلطنت شیعی» از سایر گفتمانهای موجود متفاوت بوده و نیازمند استدلالهایی بیشتر است. این در حالی است که عمده استدلالهای مؤلف تقریباً همانهایی هستند که قائلان به ادعای نخستین اظهار داشته‌اند. شایان ذکر است،

اولاً، استنادات انجام‌شده به آرای فقهای بزرگ شیعه به ویژه در عصر صفویه و قاجاریه، همانهایی هستند که توسط قائلان به نظریه «ایران‌شهری» و یا نظریه «تداوم نظریات اهل سنت در حوزه سیاست شیعی» بیان شده‌اند (رک. کدیور، ۱۳۷۸؛ کدیور، ۱۳۷۹؛ زنجانی اصل، ۱۳۸۰) و از این حیث دلالتی تازه استنتاج و به صورت مستدل ارایه نشده است که بتوان آن را مؤیدی بر فرضیه مؤلف گرفت.

به عبارت دیگر، می‌توان چنین اظهار داشت که مؤلف در این قسمت صرفاً مستندات ارائه‌شده برای تأیید نظریه «تداوم سلطنت» را ارائه داده است و این شواهد در

صورت صحت، که خود نقد دیگری را می‌طلبد، به هیچ وجه ادعای مؤلف را تأیید نمی‌کند بلکه فقط قادر به تأیید فرضیهٔ پیروان نظریهٔ «تداوم سلطنت» است.

ثانیاً، اصول هفت‌گانه‌ای که مؤلف در اثبات شأن استقلالی الگوی سلطنت در گفتمان سیاسی شیعه، استخراج و عرضه کرده است، صرفاً بر «وجود شباهت» یا «انطباق محتوایی» دلالت دارند؛ به عبارت دیگر، پذیرش این هفت اصل می‌تواند این ایده را که بین اصول الگوی «سلطنت» با اصول گفتمان سیاسی شیعه شباهت وجود دارد، تأیید کند، اما به هیچ وجه توان تأیید اینکه الگوی سلطنت بالاستقلال از درون گفتمان سیاسی شیعه قابل رویش است، را ندارد؛

متأسفانه مؤلف محترم به نکتهٔ مزبور توجه نکرده است و با استناد به اصول کلانی چون «سلسله مراتبی بودن جهان‌بینی شیعه»، «جایگاه رفیع امامت و اصل رهبری»، «ارتباط مشروعیت با اراده الهی» و... اینکه در الگوی سلطنتی نیز سلسله مراتب قدرت پذیرفته شده است و سلطان شأنی عالی و محوری در حکومت دارد و ... چنین نتیجه گرفته است که الگوی سلطنت به صورت مستقل درون گفتمان سیاسی شیعه قابل ردیابی است. افزون بر این باید توجه داشت که صرف وجود شباهت نمی‌تواند وحدت هویتی را برساند؛

در ضمن باید متذکر شد که هم الگوی سلطنت و هم گفتمان سیاسی شیعه در بردارندهٔ اصول و ارکان دیگری نیز می‌باشند که وجه افتراق آن دو هستند؛ به عبارت دیگر، مؤلف محترم، اگر بخواهیم با نگاه مثبت به دیدگاه ایشان بنگریم، فقط به «شباهت»ها نظر داشته‌اند و از نقاط افتراق غافل شده‌اند. برای مثال، تفکیک بین نصب عام و خاص که در گفتمان سیاسی شیعه نقش محوری را ایفاء می‌کند؛ توجه به نقش و جایگاه مردم در قالب حقوق و تکالیف متقابل مردم و حکومت که نفی ضرورت تبعیت یکسویه را دارد، یکسانی حاکمان و مردم در قبال احکام شرع که همگان، و نه فقط مردم، را به اطاعت و می‌دارد؛ اصل مساوات که نفی مستثنا بودن حاکم در قبال قانون می‌کند، توجه به مصالح عامه که در سلطنت (عموماً) به صورت انحصاری تعریف می‌شود و موارد دیگری از این دست حکایت از آن دارند که صرف وجود شباهت نمی‌تواند دلیلی برای اثبات تلقی شود و همچنین، وجود افتراقات بالا نیز می‌تواند دلیلی

محکم برای اثبات دیدگاه معارض با رویکرد مؤلف باشد (رک. عمید زنجانی، بی‌تا، فصل ۴؛ جعفری، ۱۳۶۹).

در مجموع، چنین می‌توان اظهار داشت که فرضیه مؤلف، که بخش اصلی و محوری آن اثبات شأن استقلابی نظریه سلطنت شیعی است، نه در تحلیل تاریخی و نه در تحلیل نظری نتوانسته است مویدات لازم را بیابد؛ لذا خواننده در پایان اثر دلیل موجهی برای پذیرش این ادعا نمی‌یابد.

۲-۲. عدم تفکیک بین «تشیع» و «شیعه»

حجم بالایی از استدلال‌های مؤلف در باره اثبات فرضیه اثر، به ذکر شواهدی از دیدگاه فلاسفه، مفسران و یا فقهای شیعی اختصاص یافته است که گرچه نکته‌ای مثبت در جریان پژوهش ارزیابی می‌شود، در مقام تحلیل، استناد همه آنها به «تشیع» چندان صحیح نیست؛ به عبارت دیگر، تشیع عبارت از مکتبی مستقل است که بر مرجعیت قرآن کریم، سیره، عقل و اجماع استوار است و تمام تفاسیر و متون دیگر باید در این چارچوب فهم و درک شوند. حال آنکه مجموع بیانات اظهار شده توسط فلاسفه، متکلمان، مفسران و فقهای شیعه، تشکیل‌دهنده متون دیگری است که از آن به «دیدگاه‌های شیعیان» تعبیر می‌شود.

با این توضیح حال مشخص می‌شود که مؤلف برای اثبات اقبال پاره‌ای از فقها یا مفسران، متکلمان و یا فلاسفه شیعه به الگوی سلطنت نظریات ایشان را بررسی کرده است، اما در مقام نتیجه‌گیری به جای آنکه ادعا کنند که این گروه از متکلمان یا فقها یا فلاسفه قایل به اعتبار الگوی سلطنت هستند؛ آن را عمومیت بخشیده و به «تشیع» نسبت داده است. از حیث روش شناختی حتی اگر تفسیر مؤلف را از آراء مرحوم مجلسی، نراقی، کرکی، کاشف الغطاء و ... امثال ایشان بپذیریم، که محل نقد است، باز هم نمی‌توان فرضیه مؤلف را با ذکر شواهدی از این بزرگان تأیید کرد. اصولاً روش تأیید فرضیه مؤلف نه بررسی دیدگاه سایر بزرگان بلکه مراجعه به متون مرجع در اندیشه سیاسی شیعه است که متأسفانه این کار کمتر صورت پذیرفته است. خلاصه کلام آنکه فرضیه مؤلف با عطف توجه به «تشیع» ساخته و پرداخته شده، حال آنکه

روش تحقیق در سطح «فقهاء، فلاسفه و متکلمان شیعه» تعریف شده است و چنانکه مشخص است، نمی‌توان از نتایج روش تحقیق در سطح دوم برای اثبات مدعیات در سطح اول استفاده کرد.

۲-۳. روایتی یکسویه از اندیشه سیاسی فقهای شیعه

در اثر حاضر همانند آثار مشابه ارجاعات مکرری به اندیشه بزرگانی چون میرزای قمی، نراقی، کرکی، جعفر کشفی، علامه مجلسی، علامه حلی، شیخ صدوق، شیخ مفید و ... شده است، اما نکته در خور توجه آن است که این استنادات همانند روش استنادی نویسندگان قایل به نظریه «استمرار نظریه سلطنت از حوزه فکری اهل سنت تا حوزه فکری شیعه»، بر گزاره‌هایی خاص از بیانات این بزرگان استوار است که مؤید «سلطنت» به صورت مطلق هستند؛ حال آنکه در منظومه فکری ایشان گفتارها و یا رفتارهای دیگری را می‌توان سراغ گرفت که تعدیل‌کننده روایت پیشگفته هستند. به جرئت می‌توان ادعا کرد که محقق در اثر حاضر بیشتر در چارچوب فکری و روش‌شناختی قائلان به نظری تداوم سلطنت قرار داشته، لذا از وجوه دیگر اندیشه این بزرگان غافل بوده است؛ برای مثال:

- حدود وضع شده توسط محقق کلینی برای همکاری با سلطان، به عنوان یک الگوی غیرمطلوب دینی، مورد توجه قرار نگرفته‌اند.
- تأکید محقق کلینی بر صحت اصل شورش ضد سلطان جایز، اصلاً اشاره نشده است.
- تبعیت شیخ صدوق از کلینی در باره وضع حدود برای همکاری با سلاطین مورد توجه و تحلیل قرار نگرفته‌اند.
- تأکید شیخ صدوق بر اصل احتراز از سلاطین به دلیل عدم مشروعیت اولیه‌شان، به جد گرفته نشده است.

و بر همین سیاق در خصوص سایر بزرگان، شاهد نوعی نگرش بخشی و خاص به دیدگاه‌های ایشان می‌باشیم که فقط از درون آن سلطنت قابل استنتاج است؛ حال آنکه بخش‌های نافی یا تعدیل‌کننده این برداشت، اصولاً ذکر و بررسی نشده‌اند.

۲-۴. ناهمگنی استدلالی

مقتضای طراحی فرضیه‌ای در باب «تشیع» به عنوان یک مکتب مستقل، آن است که در مقام تأیید فرضیه و ارائه استدلال به منابع مرجع مکتب، شارحان معتبر مکتب و یا تجارب تاریخی مورد تأیید آن مراجعه شود. این اصل روش‌شناختی در هیچ یک از سه مورد بالا به صورت کامل رعایت نشده است؛ بدین صورت:

۲-۴-۱. ناهمگنی استدلالی در باره منابع

در خصوص منابع، بهره‌برداری ناقص از آیات و سیره (نبوی) صورت گرفته است، حال آنکه اثبات وجود الگوی سلطنت به صورت استقلالی در گفتمان سیاسی شیعه، می‌طلبید که قرآن و سیره فصل مستقلی را به خود اختصاص می‌دادند. بی‌توجهی به دولت الرسول (ص) و حکومت علوی، به مثابه دو مصداق عینی از الگوی برآمده از گفتمان سیاسی شیعه، منجر شده است که از نظر روش‌شناختی اعتبار فرضیه به شدت کاهش یابد؛ چرا که آنچه بدیهی می‌نماید، پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ص) در قالب الگوی سلطنت به اقامه دین پرداختند.

۲-۴-۲. ناهمگنی استدلالی در باره جریان اصلی فقاقت

در باره جریان اصلی «فقاقت»، گرچه تلاش خوبی صورت گرفته، اما گذشته از یکسویه‌نگری حاکم به اثر، نقصان روش‌شناختی دیگری نیز وجود دارد و آن اینکه مؤلف برای اثبات ادعای خود از هر متلکم یا وزیر شیعی مسلکی ارائه شاهد کرده؛ حال آنکه جریان اصلی بحث در این قسمت بر اندیشه و عمل فقهای شیعه استوار است. گرچه مؤلف خود اظهار داشته‌اند که ضرورتاً اکتفاء به آرای فقها نمی‌نمایند (ص ۱۴)، اما به نظر نمی‌رسد که این روش برای اثبات فرضیه مقبول باشد؛ به عبارت دیگر مؤلف باید فرضیه را در ظرف اندیشه فقهای شیعه طرح و تأیید می‌کرد؛ نه اینکه برای تدارک نقصان موجود از نظریات فلاسفه، متکلمان و یا صاحب منصبان شیعی بهره ببرد.

۲-۳-۴. ناهمگنی استدلالی در باره مرجع الگوی رفتاری صفویه و دوران اول قاجاریه

در خصوص دو تجربه تاریخی «صفویه» و «دوران اول قاجاریه» نیز جای طرح این سؤال مهم وجود دارد که مرجعیت این دو الگوی رفتاری (چه در عرصه نظر و چه در عرصه عمل) از کجا استنتاج شده است؛ به عبارت دیگر، مؤلف مرجعیت این دو الگو را مفروض گرفته‌اند و بر اساس آنها به ایراد گزاره‌های عام برای شیعه همت گمارده‌اند؛ حال آنکه قائلان به قرار داشتن کامل تجربه حکومتی صفویه و دوران نخست قاجاریه در چارچوب الگوی حکومتی مورد نظر شیعه، فراگیر و ادعای فوق اجماعی نیست؛ به همین دلیل است که می‌توان مجموعه استدلالهای ارائه‌شده توسط مؤلف را از نظر روش‌شناختی ناهمگن ارزیابی کرد.

جمع‌بندی

«نظام سلطانی» گرچه ادعایی جدید را طرح کرده است، در مقام اثبات از ارائه ادله‌ای هم‌مطراز با قائلان نظریه تداوم سلطنت اهل سنت، فراتر نرفته است. به همین دلیل است که خواننده از رهگذر مطالعه آن چیز فزون‌تری نسبت به کتاب «نظریه‌های دولت در فقه شیعه»، «حکومت ولایی» و یا «تحول‌گفتمان سیاسی شیعه در ایران» نمی‌یابد. به گونه‌ای که می‌توان آن را روایتی تازه از همان کتب با شرح و بسطی بیشتر ارزیابی کرد. با این تفاوت که نویسنده در این اثر تلاش می‌کند که قدری فراتر از اساتید خود رفته و وجود الگوی سلطنت را در اندیشه سیاسی شیعه، نه امری عرضی بلکه امری مستقل معرفی نماید. به همین دلیل، است که میزان انتقادات واردشده بر این اثر به مراتب بیشتر از آثار مشابه در این زمینه است.

چنین به نظر می‌رسد که پژوهش در حوزه اندیشه سیاسی شیعه با تمام ضرورت‌هایی که دارد، تابع «بایسته‌هایی» نیز باید باشد که آن را از تکرار مطالب پیشین باز دارد. چارچوب‌شکنی و خروج از دسته‌بندی‌های متعارفی که برای نخستین بار مؤلف کتاب «نظریه‌های دولت در فقه شیعه» ارائه دادند، از جمله، «باید‌هایی» است که به نظر می‌رسد بتواند به رشد و تعالی این حوزه از پژوهش کمک کند. در غیر این صورت شاهد تحمیل الگوهای غریبومی بر اندیشه اصیل اسلامی خواهیم بود که نتیجه‌ای جز

کدر نمودن اصول مترقی سیاست اسلامی مستند به قرآن، سنت، عقل، اجماع و تجربه حکومتی پیامبر اکرم(ص) و امام علی(ع) پی نخواهد داشت. خلاصه کلام آنکه اثر حاضر در اثبات این فرضیه که نظام سلطانی به صورت مستقل از درون گفتمان سیاسی تشیع قابل استنتاج است، نتوانسته توفیق لازم را کسب کند.

یادداشتها

۱. دیدگاه نویسندگانی چون جان فورن، آبراهامیان، کاتوزیان و صادق زیبا کلام و گراهام فولر در این قسمت طرح شده‌اند.
۲. دیدگاه نویسندگان چون ابوزهره، ریچارد فرای، زرین کوب، سید جواد طباطبایی و فرهنگ رجایی، در اینجا آورده شده است.
۳. دیدگاه نویسندگانی چون حسن عباس حسن و فیرحی در اینجا بررسی شده‌اند.

کتابنامه

- جعفری، محمدتقی (۱۳۷۹). حکمت اصول سیاسی اسلام. تهران: بنیاد نهج البلاغه.
- خمینی، روح‌الله (بی‌تا). ولایت فقیه و جهاد اکبر. تهران: الست فقیه.
- زنجانی اصل، محمد کریمی (۱۳۸۰). امامیه و سیاست. تهران: نی.
- عباس حسن، حسن (۱۳۸۳). ساختار منطقی اندیشه سیاسی اسلام. مصطفی فضایی. قم: بوستان کتاب.
- عمید زنجانی، عباسعلی (بی‌تا). مبانی اندیشه سیاسی اسلام. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- فیرحی، داوود (۱۳۷۸). قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام. تهران: نی.
- کدیور، جمیله (۱۳۷۹). تحول گفتمان سیاسی شیعه در ایران. تهران: طرح‌نو.
- کدیور، محسن (۱۳۷۶). نظریه‌های دولت در فقه شیعه. تهران: نی.
- همو (۱۳۷۸). حکومت ولایی. تهران: نی.
- مراد، آ. و دیگران (۱۳۶۲). نهضت بیدارگری در جهان اسلام. سیدمهدی جعفری. تهران: شرکت انتشار.